

هو الله - ای دوستان حقیقی شمائل مبارک آن یاران رسید...

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



۱۰

هو الله

ای دوستان حقیقی شمائل مبارک آن یاران رسید و به نهایت اشتیاق به کرات و مرات دقت گردید وجوه نورانی بود و شمائل رحمانی چون نظر کردم یاران را در محلّ انس حاضر دیدم و نهایت انبساط قلب و انشراح صدر یافتم. سبحان الله این چه الفت است و این چه محبت پرتو تجلی انوار است که از ملکوت ابهی احاطه نموده و قلوب را چنین محبت و ارتباط بخشیده و نفوس را روحانیت و ابتهاج مبذول داشته که حکم یک جان و یک دل یافتند هزاران فرسنگ مانع از دیدار نه و بعد مسافت مانع از استماع گفتار نیست.

ای یاران الهی ایامی که جمال مبارک رو بقلعه طبرسی تشریف میبردند تا به قریه نیالا که قریب قلعه بود رسیدند میرزا تقی نام حاکم آمل که برادر زاده عباسقلی خان بود چون خبر جمال مبارک را شنید یقین کرد که رو به قلعه تشریف میبرند و قلعه محاصره بود لهذا جم غفیری از لشکر و غیره برداشته نصف شب اطاقی که جمال مبارک در آن بودند محاصره نمود و از دور شلیک کردند و جمال مبارک را با یازده سوار به آمل آوردند و جمیع علما و بزرگان آمل بر شهادت جمال مبارک قیام نمودند ولی میرزا تقی خان بسیار از این مسئله خوف داشت به هر نوعی بود حضرات را از قتل منع نمودند ولی صدمات دیگر وارد گشت. تا آن که نامه ای از عباسقلی خان رسید که ای میرزا تقی عجب خطائی کردی زنهار زنهار که یک موئی از



ORIGINAL



AUDIO

سر جمال مبارک کم گردد زیرا این عداوت در میان خاندان ما و خاندان ایشان الی الابد فراموش نشود
البتّه صد البتّه مهاجمین را متفرّق نمائید و ابدأً تعرّض نکنید.

لکن چون حکومت آمل مطلع شد و اردو نیز خبر دار گشت که جمال مبارک را مقصد آن است که به هر قسم باشد به قلعه برسند بلکه این آتش ظلم و اعتساف و حرب و نزاع را خاموش نمایند لهذا در نهایت مواظبت بودند و مانع از تقرّب به قلعه شدند. پس جمال مبارک روحی لأحبّائه الفداء در بندر جز تشریف بردند و سر کرده های جزّ نهایت رعایت و احترام را مجری داشتند. پس محمد شاه فرمان قتل جمال مبارک را به واسطه حاجی میرزا آغاسی صادر نمود و خبر محرمانه به بندر جز رسید. از قضا در دهی از دهات سر کرده ای روز بعد مدعوّ بودند. مستخدمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند که جمال مبارک به کشتی روس تشریف ببرند و آنچه اصرار و الحاح کردند قبول نیفتاد بلکه روز ثانی صبح با جمعی غفیر به آن ده تشریف بردند در بین راه سواری رسید و به پیشکار دریا پیگی روس کاغذی داد چون باز نمود به نهایت سرور فریاد بر آورد و به زبان مازندرانی گفت مردی بمرده یعنی محمد شاه مرده. لهذا آن روز را خوانین و جمیع حاضرین چون مطلع بر اسرار شدند که محمد شاه فرمان قتل جمال مبارک را صادر نموده بود چنین شد جشن عظیمی گرفتند و به نهایت سرور آن شب را بگذراندند.

مقصود از این حکایت آن است که احبّای الهی بدانند که یک وقتی انوار مقدّسه وجه مبارک بر آن دیار تافته است لابد تأثیرات عظیمه اش این است که نفحات قدس در آن محفل انس منتشر گردد و نفوس مبارکی در آن دیار مبعوث شود تا به موجب تعالیم الهی روش و سلوک نماید و سبب تربیت جمعی غفیر گردد و علیکم البهآء الابهی . ع ع

